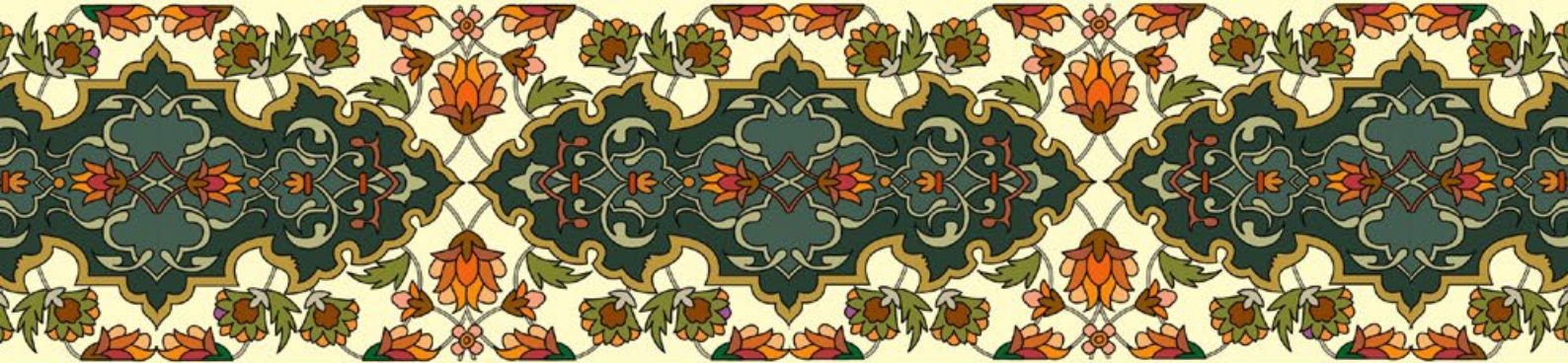




پایگاه اطلاع رسانی دفتر منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالى



شماره: ۱۲

عنوان: جهان اسلام در فرایند دو قطبی شدن

نویسنده: یوسف جوان بخت

تاریخ: ۱۳۹۴/۱/۲۷

توجه: دیدگاه درج شده دیدگاه ارسالی توسط یکی از کاربران است و لزوماً دیدگاه این دفتر محسوب نمی شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى

بسم الله الرحمن الرحيم



این روزها با کمال تأسف شاهد جلوه‌های فراوانی از تشّت و اختلاف در میان مسلمانان هستیم؛ چراکه جهان اسلام به آشفته‌بازاری از فرقه‌ها، گروه‌ها، جریان‌ها، احزاب و نحله‌های مختلف با جهت‌گیری‌های متضاد تبدیل شده است و هر دسته از مسلمانان به سوی یکی از آن‌ها گرایش یافته‌اند و در برابر باقی موضع گرفته‌اند. هر یک از این فرقه‌ها، گروه‌ها، جریان‌ها، احزاب و نحله‌های مختلف، مبانی خاص خود را دارند و شعارهای ویژه‌ای را برای معرفی اردوگاه خویش سر می‌دهند. به علاوه، راهبردها و روش‌های متفاوتی را نیز در پیش گرفته‌اند و چنان نسبت به آن انعطاف‌ناپذیر و جامدند که به هیچ وجه راهبردها و روش‌های دیگران را بر نمی‌تابند؛ همچنانکه خداوند در قرآن به چنین وضعیتی در میان آنان اشاره نموده و فرموده است: «فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»؛ «پس کارشان را میان خود تکه تکه کردند، هر دسته‌ای به چیزی که با خود دارد خرسند است». این روند به جایی رسیده است که به شکل فزاینده و غیر قابل

تحمّلی، فضای عداوت و منازعه در میان مسلمانان به اوج خود رسیده و تفاهم و همدلی از میان آنان رخت بر بسته است؛ تا جایی که می‌توان به وضوح شدیدترین تقابل‌ها و دشمنی‌ها و فاجعه‌بارترین نزاع‌های خونین را در میان مسلمانان مشاهده نمود، در حالی که چنین واگرایی عمیق و مخاصمات گسترده‌ای میان کافران و مسلمانان دیده نمی‌شود!

به نظر می‌رسد که سنگ بنای این اختلافات و منازعات، موضوع «خلافت» است. اگرچه این موضوع، موضوع تازه‌ای تلقی نمی‌شود و از بعد رسول خدا (ص) تاکنون، همواره موضوع اصلی اختلافات و منازعات مسلمانان بوده، ولی هم‌اکنون چنان گستردگی و عمقی پیدا کرده که همه‌ی معادلات سیاسی و فرهنگی آنان را تحت الشعاع قرار داده و عمده‌ی افکار و فعالیت‌های آنان را معطوف به خود ساخته است. هم‌اکنون جاه‌طلبی‌ها و قدرت‌گرایی‌های گروه‌های مختلف اسلامی، در پوشش تلاش برای ایجاد خلافت، بالای جان مسلمانان شده و فضای جوامع اسلامی را به شکل بی‌سابقه‌ای به تنش و بحران کشانیده است. لذا در شرایط کنونی بسیار ضروری به نظر می‌رسد که مسلمانان بر اساس مبانی یقینی و مشترک اسلامی، به بازنگری درباره‌ی این موضوع بپردازند تا راهی برای مدیریت این بحران بیابند و به سوی آنچه که اسلام در این باره خواسته و خداوند متعال اراده فرموده است، رهنمون شوند.

برای تبیین موضوع بنیادین خلافت در اسلام لازم است بدانیم که مبنای حاکمیت سیاسی به طور کلی نمی‌تواند از دو حال خارج باشد و لذا همه‌ی فرقه‌ها، گروه‌ها، جریان‌ها، احزاب و نحله‌های اسلامی، با وجود همه‌ی اختلاف نظرها، ناگزیر به یکی از این دو مبنا باز می‌گردند و در ذیل آن طبقه‌بندی می‌شوند:

مبنای اول، آنکه تعیین حاکم و خلیفه برای مسلمانان به عهده‌ی خود آنان است؛ به این معنا که گروهی از آنان حق دارند به گرد یک نفر از میان خود، اگرچه بر آنان برتری علمی یا اخلاقی نداشته باشد، جمع شوند و با او بیعت نمایند. همچنین می‌توانند دیگران را نیز به بیعت با خلیفه‌ی دلخواه خود و پذیرش حاکمیتش دعوت و حتّی اکراه نمایند. به این ترتیب آن فرد برگزیده توسط اقلیتی از مردم، برای حاکمیت بر کلّ آنان مشروعیت می‌یابد و حکومت او حکومت مورد

رضای خداوند و خلافت او خلافت رسول خدا (ص) دانسته می‌شود، اگرچه با قهر و غلبه و حتی کشتار برخی از مسلمانان بر روی کار آمده باشد! تردیدی نیست که تا امروز قرائت رسمی مسلمانان پیرامون خلافت اسلامی همین بوده است و آنچه امروز بر جهان اسلام سایه افکنده است، نتیجه‌ی چنین رویکردی محسوب می‌شود. هر روز شاهد آن هستیم که در منطقه‌ای از مناطق اسلامی، گروهی عَلم خلافت برمی‌افرازند و فردی را به عنوان خلیفه‌ی خدا و رسول (ص) در میان خود بر می‌گزینند و با او بیعت می‌نمایند! به علاوه، هر کدام از این گروه‌ها نه تنها خود را مدّعی خلافت می‌شمارند، بلکه تحمّل آن را ندارند که کسان دیگری نیز مانند آنان، ادّعای خلافت و یا حتی امارت اسلامی کنند، لذا بر سر این موضوع با یکدیگر به مخاصمه و نزاع برمی‌خیزند و یکدیگر را به خاطر عدم پذیرش خلافت مورد ادّعایشان، تکفیر می‌کنند و شایسته‌ی مرگ می‌پندارند!

تردیدی نیست که آنچه این مبنای انحرافی تا امروز به بار آورده، برای اثبات بطلان و نادرستی‌اش کافی است؛ چراکه پیش از هر چیز کارکردها و تبعات نابهنجار و فاجعه‌آفرین آن اوج فساد و ناکارآمدی‌اش را معلوم می‌سازد. توضیح آنکه ما در طول سالیان دراز از دهه‌های آغازین تاریخ اسلام تاکنون به وضوح شاهد پیامدهای سوء و توالی فاسد چنین قرائتی هستیم. از همان آغاز، سلسله‌ها و حکومت‌های ظالمی مانند بنی امیّه و بنی عبّاس با چنین توجیهاتی بر سر کار آمدند و در قرون اخیر نیز نظام‌های مستبد و دیکتاتورهای کشورهای اسلامی همگی با تغلب بر مسلمین و با بهره‌گیری از زور سر نیزه بر آنان مسلط شدند، تا جایی که قطعاً می‌توان گفت فردگرایی موجود و استبداد حاکم در بسیاری از کشورهای اسلامی از نتایج و پیامدهای شوم چنین قرائتی است. با این حال، همه‌ی گروه‌های شناخته شده‌ی فعلی در جهان اسلام، از قبیل داعش، طالبان، القاعده و التحریر، از این رویکرد تبعیّت می‌کنند.

اما رویکرد دومی که اخیراً در میان امت اسلامی مطرح شده و یا به عبارت دقیق‌تر، إحياء و یادآوری شده است، تفاوت‌های اساسی و جوهری با رویکرد اوّل دارد و مبنایی عمیق، تحول آفرین و سرنوشت‌ساز برای مسلمانان جهان محسوب می‌شود؛ رویکردی که از بطن یقینیّات و مسلّمات اسلامی برخاسته و با مبانی

عمیق و اصیل آن هماهنگی کامل دارد. در این رویکرد به خوبی تبیین می‌شود که تعیین حاکم مشروع و انتصاب خلیفه‌ی مسلمین منحصراً از افعال خداوند حکیم است و تنها اوست که حق دارد خلیفه‌ای را به نیابت از خود برای حکومت بر جهان برگزیند؛ چراکه خداوند، تنها مالک و حاکم حقیقی این جهان است و بر مخلوقات خویش حاکمیت حقیقی و احاطه‌ی مطلق دارد، لذا طبیعی است که مُلک خود را به هر کس از بندگانش که بخواهد عطا می‌کند تا آنکه از این طریق، امور جهان به همان شکل که اراده فرموده است، جریان یابد. بدون تردید این یک مبنای عمیق و ریشه‌دار اسلامی و مبتنی بر جهان‌بینی توحیدی و شناخت عمیق از خداوند و صفات ربوبی اوست. مطابق با این قرائت، وظیفه‌ی مردم آن است که از گماشته‌ی خداوند تبعیت نمایند و ضمن حمایت همه‌جانبه از او تنها با او بیعت نمایند، نه آنکه گماشته‌ی خداوند را واگذارند و به گماشته‌ی خود یا دیگران روی بیاورند! البته تحقق حکومت خلیفه‌ی خداوند جز با حمایت و پیروی مردم میسر نخواهد شد؛ چراکه این سنت خداوند در میان گذشتگان است و سنت خداوند تغییری نمی‌پذیرد.

این مبنای عمیق و تکان دهنده‌ای است که در شرق جهان اسلام توسط عالمی مصلح و مجاهد به نام حضرت علامه «منصور هاشمی خراسانی» ارائه و تبیین شده است و توسط یاران و شاگردان او در جهان اسلام خصوصاً منطقه‌ی آسیای میانه پیگیری می‌شود. این عالم بزرگ، در بخشی از کتاب خود «بازگشت به اسلام» در این باره می‌فرماید:

>...این کاملاً طبیعی و قابل درک است که حکومت خداوند، هنگامی تحقق می‌یابد که تعیین حاکم در دست او باشد؛ زیرا مادامی که تعیین حاکم در دست دیگران و نه در دست او باشد، حکومت برای او شمرده نمی‌شود و این همان است که خود به آن اشاره کرده و فرموده است: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱؛ «متبارک آمد کسی که حکومت در دست اوست و او بر هر چیزی تواناست» و فرموده

است: ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛^۱ «پس پاکیزه آمد کسی که حاکمیت هر چیز به دست اوست و به سوی او بازگردانده می‌شوید»... به عبارت دیگر، بازگشت حاکمیت در اسلام، به اذن خداوند است، بلکه هیچ امری از امور، جز با منتهی شدن به اذن او مشروعیت ندارد و این از مهم‌ترین قواعد بنیادین در اسلام است؛ چنانکه بارها و با تأکید فرموده است: ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾؛^۲ «آگاه باشید که همه‌ی کارها به خداوند باز می‌گردند» و فرموده است: ﴿وَالِیَ اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾؛^۳ «و همه‌ی کارها به خداوند بازگشت داده می‌شوند»... از اینجا دانسته می‌شود که حکومت در اسلام، تنها برای کسی مشروعیت دارد که خداوند او را به نیابت از خویش برای آن اختیار و منصوب کرده است و این چیزی غریب یا تازه نیست، بل سنتی از سنت‌های اوست که در امت‌های پیشین نیز جریان داشته و تا دنیا باقی است، جاری خواهد بود...^۴

بر همین اساس علامه «منصور هاشمی خراسانی» مبتنی بر مبانی مذکور، شعار محوری دعوت خود را «الْبَيْعَةُ لِلَّهِ» قرار داده است؛ به این معنا که بیعت (حکومت و زعامت بر جهان) تنها از آن خداوند است و حکومت خداوند نیز از طریق حکومت خلیفه‌اش بر روی زمین تحقق می‌یابد. لذا حکومت بر جهان تنها حق کسی است که خداوند او را برای این امر معرفی فرموده است و بیعت با او بیعت با الله شمرده می‌شود.

ایشان در جای دیگری از کتاب ارزشمند خویش با بیانی روشن و قابل فهم دو رویکرد مذکور پیرامون خلافت اسلامی را با استناد به آیات قرآن کریم تبیین نموده و می‌فرماید:

>...استناد درباره‌ی مبنای حاکمیت در اسلام، مانند استناد درباره‌ی

۱. یس / ۸۳

۲. الشوری / ۵۳

۳. آل عمران / ۱۰۹

۴. هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۱۱۷ و ۱۱۸

مبنای سایر عقاید و اعمال، باید به خود اسلام باشد، نه گفته‌ها و کرده‌های برخی از مسلمانان! این در حالی است که حاکمیت در اسلام به دو گونه است و گونه‌ی سومی ندارد: یکی حاکمیت خداوند و دیگری حاکمیت طاغوت؛ اما حاکمیت خداوند، حاکمیت کسی است که به امر خداوند حکومت می‌کند؛ مانند حاکمیت آل ابراهیم علیه السلام که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾؛ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند» و اما حاکمیت طاغوت، حاکمیت کسی است که بدون امر خداوند حکومت می‌کند؛ مانند حاکمیت آل فرعون که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾؛ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می‌کنند»! به این ترتیب، حاکمیت کسی که خداوند او را برای آن گماشته، حاکمیت خداوند و حاکمیت کسی که خداوند او را برای آن نگماشته، طاغوت است و این قاعده‌ای است که به غایت ساده و بین است.^۳

در گام بعد نکته‌ی بسیار محوری و شایان توجه آن است که برخلاف رویکرد اول، در رویکرد دوم برای تعیین مصداق خلیفه‌ی خداوند بر روی زمین هیچ‌گونه اختلافی میان مسلمانان جهان وجود نداشته و ندارد؛ چراکه بحمدالله همگی آنان اتفاق دارند که رسول خدا (ص) از خلیفه‌ی خود در آخر الزمان خبر داده و اوصاف او را ذکر فرموده است. توضیح آنکه از آن حضرت به صورت متواتر روایت شده است که فرمود: در آخر الزمان مردی از اهل بیتم خروج می‌کند که هم‌نام من است و به او «مهدی» گفته می‌شود؛ او زمین را از قسط و عدل پر می‌کند، همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد. لذا هیچ اختلاف و تردیدی در میان مسلمانان وجود ندارد که مهدی موعود، خلیفه‌ی خداوند در آخر الزمان است و از این حیث او تنها خلیفه‌ای است که درباره‌اش میان همه‌ی مسلمانان اجماع وجود دارد. اما در مورد رویکرد اول همان‌طور که گفته شد ما شاهد اوج اختلافات و مخاصمات مسلمانان

۱. الأنبياء / ۷۳

۲. القصص / ۴۱

۳. هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۱۳۳

در این حوزه هستیم و تردید نداریم که آنچه تا امروز مایه‌ی تضعیف مسلمانان و سیطره‌ی کفار بر جهان اسلام شده همین تشتت‌ها و اختلافات مسلمانان بر سر مسأله‌ی خلافت بوده است؛ غافل از آنکه نزاع گروه‌های اسلامی بر سر خلافت همواره بیهوده بوده و محلی از اعراب نداشته است؛ چه آنکه حکومت و قدرت برای هیچ‌یک از آنان نبوده است تا آن را تصاحب نمایند یا از دسترسی دیگران به آن جلوگیری کند، بلکه از آن خداوند بوده است و او خلیفه‌ی خود بر روی زمین را برگزیده و به مردم معرفی کرده است. حال اگر مسلمانان اختلافات خویش در این حوزه را کنار بگذارند و بر سر خلافت مهدی، که هیچ تردیدی در آن روا نیست، با یکدیگر به تفاهم برسند، تمامی نزاع‌های خونین و خانمان‌سوز آنان به پایان می‌رسد و آن هنگام خواهند دانست که دچار چه غفلت عظیم و زیانباری بوده‌اند و تا چه اندازه نیروهای خود و برادران خود را هدر داده‌اند.

بر این اساس، هم اکنون ضروری است که گروه‌های خواستار مهدی، همراهی و همبستگی خود با این جریان زمینه‌ساز خلافت او را اعلام نمایند و جریان‌های مخالف مهدی و خلافت او نیز صریحاً اظهار نظر نمایند و موضع خود در این باره را آشکارا بیان کنند؛ چراکه دیگر وقت آن رسیده است که این دو جبهه از یکدیگر کاملاً متمایز شوند و دوستان و دشمنان خلیفه‌ی راستین خداوند در زمین شناخته شوند. این اتفاقی است که چه بخواهند و چه نخواهند می‌افتد؛ چراکه تمایز این دو رویکرد و تقابل آن‌ها با هم، نتیجه‌ی قهری و اثر وضعی و طبیعی وجود و ماهیت خاص آن دو است. بنابراین، جریان مبتنی بر مبنای اول که به نظر می‌رسد پایگاهی در منطقه‌ی شام دارد، در فرایندی کاملاً جبری، همه‌ی فرقه‌ها، گروه‌ها، جریان‌ها، احزاب و نحله‌هایی که به این مبنا تعلق دارند را به سوی خود جذب می‌کند و در یک جبهه قرار می‌دهد و جریان مبتنی بر مبنای دوم که پایگاهی در منطقه‌ی خراسان دارد، در فرایندی کاملاً قهری، همه‌ی فرقه‌ها، گروه‌ها، جریان‌ها، احزاب و نحله‌های متعلق به این مبنا را به سوی خود جذب می‌کند و این زمینه‌ی دو قطبی شدن جهان اسلام را بر سر موضوع خلافت فراهم می‌سازد؛ به نحوی که رفته رفته همه‌ی حامیان خلافت نوع اول در شام و همه‌ی حامیان خلافت نوع دوم در خراسان اجتماع پیدا می‌کنند، تا در پی این تصفیه و جداسازی، زمینه برای ظهور مهدی فراهم شود.

تردیدی نیست که همه‌ی فرقه‌ها، گروه‌ها، جریان‌ها، احزاب و نحله‌های فعلی در جهان اسلام، از داعش و القاعده و طالبان گرفته تا حزب موسوم به التحریر و مریدان ولایت فقیه، با وجود اختلاف نظرهای شکلی و سطحی که با یکدیگر دارند، در یک خصوصیت محوری با هم مشترک و مشابه‌اند و آن نادیده گرفتن مهدی و کنار گذاشتن او از معادله‌ی قدرت و ارائه‌ی تفسیری از خلافت و حاکمیت است که او در آن هیچ نقشی ندارد. این همان خصوصیتی است که همه‌ی این فرقه‌ها، گروه‌ها، جریان‌ها، احزاب و نحله‌های رنگارنگ را در یک دسته قرار می‌دهد و در برابر آن‌ها دسته‌ی منصور هاشمی خراسانی قرار می‌گیرد که خلافت و حاکمیت را تنها از آن مهدی می‌شمارد و به صورت عینی و ملموس برای آن زمینه‌سازی می‌کند؛ چنانکه در کتاب گرانسنگ «بازگشت به اسلام» در این باره می‌فرماید:

«...قدر مسلم این است که مهدی، ابو بکر بغدادی یا ایمن ظواهری یا محمد عمر یا علی خامنه‌ای یا امثال آنان نیست؛ چراکه آنان با اینکه خود را خلیفه یا امیر یا ولیّ امر مسلمانان می‌شمارند، نه با اوصاف و علامات وعده داده شده برای مهدی مطابق‌اند و نه آیتی از جانب خداوند ارائه می‌نمایند؛ همچنانکه خود نیز چنین ادّعایی درباره‌ی خود ندارند...»^۱

این آغاز فرایند دو قطبی شدن در جهان اسلام است؛ چراکه اگر تا پیش از این ابهاماتی برای عده‌ای از مسلمانان در امر خلافت وجود داشت و یا برخی از مسلمانان به واسطه‌ی از یاد بردن مهدی معذور بودند، هم‌اکنون با ظهور حضرت منصور هاشمی خراسانی که منادی دعوت به سوی خلافت اصیل اسلامی و خلیفه‌ی منصوب خداوند حضرت مهدی است، هیچ بهانه‌ای برای کسی باقی نمی‌ماند؛ چه آنکه به یمن روشنگری‌های گسترده و افشاگری‌های پیاپی این عالم بزرگوار در میان مسلمانان، دیگر فراموشی مهدی یا عدم شناخت او برای مسلمانان، عذر موجهی محسوب نمی‌شود. بنابراین بر تمامی جریان‌ها و گروه‌های سیاسی اعم از موافق و مخالف، فرض است که در این حوزه تصمیم‌گیری نمایند و روشن سازند که آیا مهدی را برای خلافت سزاوارتر می‌یابند یا سایر خلفا و امرای مردم را؟ و اینکه آیا گماشته‌ی خداوند را برای حکومت و زعامت خویش ترجیح می‌دهند یا گماشتگان

۱. همان، ص ۲۵۳

خود را؟ طبیعتاً این موضوع از دو حال خارج نیست: اگر مسلمانان گماشته‌ی خداوند را ترجیح می‌دهند و او را افضل از دیگران می‌شمارند، ضروری است که در مقام عمل نیز هر کسی غیر او را واگذارند و تنها به سوی مهدی بشتابند و اگر هم گماشتگان خود را ترجیح می‌دهند، باید توضیح بدهند که چگونه ممکن است مسلمان باشند، در حالی که وعده‌ی قطعی خداوند و رسولش را نادیده می‌گیرند و خلیفه‌ی منصوب آن‌ها را کنار می‌گذارند؟! لذا برای مسلمانان راه سومی وجود ندارد و همگی آنان باید این مسأله را به خوبی درک کنند که خواسته یا ناخواسته در یکی از این دو جبهه قرار دارند؛ یا در شمار دوستان و طرفداران مهدی هستند و یا هم در جبهه‌ی دشمنان و بدخواهان او. پس باید بصیرت خویش را به کار گیرند و سمت و سوی خود را آن گونه که مورد رضایت خداوند است، مشخص کنند.

تردیدی نیست که گروه‌ها و جریان‌های حال حاضر در جهان اسلام اگر به راستی خواستار بقا و ماندگاری هستند، باید به سوی چیزی بازگردند که اصالت و اعتبار حقیقی در اسلام دارد و برای آن ریشه‌های استواری در شریعت خداوند یافت می‌شود. آنان اگر حقیقتاً به دنبال تحقق خلافت اسلامی و اقامه‌ی اسلام خالص و کامل در سرتاسر جهان هستند، باید کسی را به عنوان خلیفه برگزینند که خداوند به خروج او و توفیقش در امر خلافت خبر داده است؛ چراکه تنها در این صورت است که می‌توانند حیات فکری و سیاسی خود را تضمین نمایند و در دریای موج سمت‌گرایی‌ها و قدرت‌طلبی‌ها غرق نشوند. لذا اگر حقیقتاً خواهان ثبات و شرایط پایدار برای خود هستند، باید تابع خداوند و خلیفه‌اش بر روی زمین باشند و البته باید هر چه زودتر به سوی مهدی بشتابند؛ چراکه در غیر این صورت مانند بسیاری دیگر از جریان‌ها، علی‌رغم تقلای بسیاری که برای ماندگاری و ثبات خود و خصوصاً سهم‌گیری در عرصه‌ی سیاست و قدرت می‌کنند، یکی بعد از دیگری محکوم به نابودی هستند؛ به این ترتیب که در یک فرآیند تکراری و در اثنای بازی‌های خطرناک سیاسی و تلاش‌های زیاده‌خواهانه برای تصاحب قدرت، دچار انشعاب‌های مختلف از درون و شکست‌های سنگین از بیرون می‌شوند تا اینکه نهایتاً مانند دسته‌هایی که در گذشته وجود داشتند و حالا دیگر نیستند از میان بروند. این گونه است که بسیاری از این دسته‌ها به زودی از گردونه‌ی سیاست و بازی قدرت خارج می‌شوند و میدان را به گروهی وا می‌گذارند که به اصول ثابت

و قطعی اسلام وفادار است و تنها به سوی حاکمیت الله بر جهان فرا می خواند و برای تحقق خلافت مهدی زمینه سازی می کند؛ زیرا تنها چنین دسته ای است که پتانسیل و استعداد لازم برای بقا را دارد؛ با توجه به اینکه پیروز اصلی میدان خلافت، مهدی است و در نهایت کار به دست با کفایت او خواهد افتاد و طبیعتاً پیروان و همراهان مهدی به تبع او در این پیروزی شریک هستند و این گونه بقای خود را در زیر پرچم مهدی تضمین می نمایند.

آری، چیزی که برای برخی از مسلمانان تبدیل به بهانه ای برای رویگردانی از مهدی شده است، بنا بر قرائتی غیبت و بنا بر قرائتی دیگر عدم آفرینش مهدی است؛ به این معنا که مسلمانان با استناد به اینکه مهدی در دسترس نیست، مراجعه به سایر حاکمان را موجه جلوه می دهند و خود را در این امر معذور و مضطر می شمارند، در حالی که حقیقت امر بر آنان وارونه شده و امر بر آنان مشتبه گشته است؛ چراکه غیبت یا عدم آفرینش مهدی دقیقاً معلول کوتاهی آنان و مراجعه شان به حاکمان دیگر است و الا مسأله ای خلافت مهدی قرن هاست که تبیین شده و برنامه ای خداوند برای آن اعلام گشته است. لذا چنین بهانه ای کاملاً واهی و بی پایه است. حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی در کتاب ارزشمند «بازگشت به اسلام» به خوبی این امر را تبیین فرموده اند که غیبت یا نبودن مهدی، نتیجه ی سستی مردم در حمایت و اعانت اوست و هر زمان که مردم اراده نمایند و از مهدی به شایستگی حمایت کنند، بدون تردید دسترسی به او ممکن خواهد شد و وعده ی خداوند درباره ی او محقق خواهد گشت.^۱

بنا بر مجموع آنچه گفته شد، به وضوح مشاهده می کنیم که در حال حاضر دو جبهه ی اصلی و عمده در جهان اسلام شکل گرفته است: یکی جبهه ی حق با محوریت جریانی هاشمی که تنها مهدی را شایسته ی خلافت می شمارد و صرفاً به سوی او فرا می خواند و دیگری جبهه ی باطل با محوریت جریانی اموی که در حقیقت جنبشی برای رویارویی و مقابله با مهدی و ممانعت از رسیدن او به حکومت است. تردیدی نیست که مسلمانان راستین و وفادار به رسول خدا صلی الله علیه و آله در جبهه ی طرفداران مهدی قرار دارند، اما با کمال تأسف باید اذعان

۱. همان، ص ۲۴۰ الی ۲۴۷

نمود که تعداد آنان هنوز اندک است و در حال حاضر، اگر نگوییم تمامی گروه‌های اسلامی، بلکه اکثریت آنان دانسته یا نادانسته در حال حمایت و پشتیبانی از جبهه‌ی دشمنان مهدی هستند و با بی‌اعتنایی و غفلت خود، خواسته یا ناخواسته جبهه‌ی طرفداران وی را تضعیف می‌کنند. اما امید می‌رود که دست کم تعدادی از این جریان‌ها که حقیقتاً حسن نیت دارند و هدفشان خدمت صادقانه به اسلام است، پس از شنیدن پیام نهضت «بازگشت به اسلام» و یادآوری عظیم آن به امر مهدی، به خود بیایند و از حقیقت خلافت آگاه شوند و صفوف خود را به جبهه‌ی طرفداران مهدی منتقل نمایند.

حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی با بصیرت و هوشیاری تحسین‌برانگیز خود از پشت پرده‌ی این صف‌آرایی می‌گویند و سابقه‌ی این مصاف آشکار و دوسویه را، تداوم رویارویی و نزاع تاریخی میان امویان و هاشمیان ارزیابی می‌کنند و در جای جای کتاب خود نکات بسیار ارزنده‌ای را در این حوزه ذکر می‌کنند. ایشان در مورد ماهیت جریان اموی و راهبرد آن در شرایط فعلی می‌فرمایند:

«مراد من از جریان اموی، تنها جریان موجود در میان حاکمان اموی نیست؛ بل جریانی است که حاکمان اموی بنیان آن را گذاشتند و حاکمان بعدی، آن را با نام‌هایی دیگر ادامه دادند و امروز نیز توسط حاکمانی مانند آل سعود، پیگیری می‌شود. به علاوه، امروز یک جریان اموی عریان، در منطقه‌ی شام همان خاستگاه امویان، با قیادت برخی از آل ابی سفیان در حال شکل‌گیری است که احیاء حکومت اجداد خود را تحت عنوان خلافت اسلامی، دنبال می‌کند و بسیاری از مسلمانان را با این عنوان و به امید بازسازی شکوه مادی دوران آنان، جذب خویش می‌سازد تا بدین ترتیب، صف‌آرایی تازه‌ای را در برابر بازمانده‌ای از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام دهد و این انگاره را تقویت نماید که منازعه‌ی امویان با هاشمیان را پایانی نیست...»^۱

در آخر باید اضافه کنیم که آنچه در شرایط کنونی از اهمیت به سزایی برخوردار

است لزوم هوشیاری و آگاهی مسلمانان جهان پیرامون مسأله‌ی مهدی است. مسلمانان باید هر چه زودتر از خواب غفلت بیدار شوند و در این رویارویی تاریخی و سرنوشت‌ساز، به یاری جبهه‌ی حق بشتابند و نقش مفید و مؤثر خود را در حمایت و پشتیبانی از آن ایفا نمایند؛ چراکه ظلم و بیداد به اوج خود رسیده است و کافران و منافقان بر جهان اسلام سایه افکنده‌اند و این در حالی است که مظلومان و مستضعفان بیش از هر زمان دیگر در انتظار برقراری عدالت‌اند و عدالت نیز جز به دستان با کفایت مهدی محقق نخواهد شد. بنابراین وظیفه‌ی همه‌ی ماست که با تمام توان و امکاناتی که در اختیار داریم به تقویت و توسعه‌ی جبهه‌ی طرفداران مهدی کمک کنیم و در تضعیف و پراکنده ساختن جبهه‌ی دشمنان مهدی از هیچ مجاهدتی دریغ ننماییم. البته روشن است که این اقدامات باید سازمان‌یافته و هماهنگ باشد و این مهم جز با ایجاد یک مرکزیت و پایگاه برای جبهه‌ی طرفداران مهدی محقق نخواهد شد؛ پایگاهی که خوشبختانه سنگ بنای آن توسط نادره‌ی دوران حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی در منطقه‌ی خراسان بزرگ گذاشته شده و روز به روز در حال گسترش است. ایشان با درک عمیق از ضرورت تشکیل چنین پایگاهی برای اجتماع و تمرکز فعالیت‌های طرفداران و زمینه‌سازان ظهور مهدی چنین اقدامی را انجام داده‌اند و به عنوان رهبر تنها جنبش حاضر در جهان اسلام که به صورت عینی و واقعی به سوی مهدی فرا می‌خواند، مسلمانان را به همیاری و تعاون با این جریان عمیق اسلامی فرا می‌خوانند. امید است که مسلمانان جهان به حکم آیه‌ی شریفه‌ی: «و تعاونوا علی البرّ و التقوی» فراخوان ایشان را اجابت کنند و حمایت و پشتیبانی هر چه بیشتر خود را از مهدی اعلام نمایند و به پرچم‌های سیاه زمینه‌سازی برای ظهور آن حضرت بپیوندند.

و السلام علی من اتّبع الهدی



پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر منصوب‌هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



صفحه توییتر پایگاه

صفحه اینستاگرام پایگاه

صفحه تلگرام پایگاه

صفحه فیس‌بوک پایگاه

کانال یوتیوب پایگاه

* لطفاً بر روی لینک مورد نظر خود کلیک کنید.